

بیتنا

شمارهٔ مسلسل ۳۰۵

سال بیست و ششم

بهمن ماه ۱۳۵۲

شمارهٔ یازدهم

دکتر نادر وزین پور

شعر ، پایگاه اندیشه در ادبیات فارسی

علل برتری مقام نظم بر نثر

پیش از بررسی عنوان سخن ، به برخی از تعاریف که از روزگاران کهن در بارهٔ شعر کرده‌اند ، اشاره می‌شود و آنگاه تفاوت میان نظم و نثر فارسی که مولود اختلاف هدف و منطوق آنهاست مطرح می‌گردد .

از میان حکمای یونان قدیم ، افلاطون ، با شعر از آن سبب که متوجه ظواهر امور است نه عالم معنی ، چندان نظر مساعد نشان نمی‌دهد . وی شاعران را پیر و احساسات می‌داند که از درون گرایبی روی می‌گردانند و به وصف چیزهایی می‌پردازند که همهٔ آنها را می‌بینند . (۱) سبب چنین عقاید این است که افلاطون فیلسوف بود . فیلسوف پیوسته در جست و جوی علل و عوامل است ، در صورتی که ادبیات ، بویژه شعر ملزم به پیروی از چنین هدفی نیست .

۱- افلاطون ، کتاب آپولونی ، پادا گراف هفتم .

ارسطو بر خلاف استادش افلاطون، نسبت به شعر و هنر نظر موافق ابراز می‌دارد. اما نه به همه اشعار، بلکه اشعاری که متوجه حقایق شوند و به وصف باطن امور بپردازند و بنابراین می‌توان گفت که مقصود هر دو حکیم برابر است زیرا اگر افلاطون با اشعار تقلیدی و سطحی روی موافق نشان نمی‌دهد مفهوم مخالفش این است که اشعار عمیق و معنوی را می‌پسندد.

ارسطو (۱) عقل و احساس را عامل پدید آمدن شعر می‌داند منتهی معتقد است که شعر بر دو دسته است: اشعار درجه اول، یعنی اشعار درون‌گرا - و اشعار درجه دوم یعنی اشعار مربوط به مدح، هجو و هزل.

فردریک نیچه متفکر و شاعر آلمانی، شعر را لازمه زندگی می‌شمارد و می‌گوید که هر اندازه میان احساس و سرودن شعر فاصله زمانی کمتری باشد آن شعر طبیعی‌تر و دلنشین‌تر خواهد بود. نیچه معتقد است که برای شاعر، دانش بسیار و تکیه به اصول منطقی ضرورت ندارد بلکه احساس عمیق و غرق شدن در شاعری شرط اساسی است. (۲) مؤلفان و محققان ایرانی از دیرباز، بجای بحث درباره شعر و هدف و منطق آن، بیشتر در مورد تعریف شعر سخن گفته‌اند، چنانکه مؤلف کتاب چهار مقاله، شعر را صنعت می‌شمارد و هنر و فن. (شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت... (۳) شمس قیس رازی، شعر را کلامی اندیشیده، موزون و مرتب می‌خواند و سخت پای بند قافیه است (۴) - و از این میان تنها خواجه نصیرالدین طوسی است که در کتابهای معیار اشعار و اساس الاقتباس این تعاریف عمیق و شکفت انگیز را که معرف هوشیاری این قهرمان ادب و سیاست است به دست می‌دهد:

شعر در نزد عامه کلامی است مقفی و موزون و در نظر اهل منطق کلامی است معنوی، و موزون. وی بدین ترتیب، قافیه را، اگر مانع کار شاعر است یکسو

۱- ارسطو، پواتیک (Poetica) . ۲- فردریک ویلهلم نیچه، چنین گفت زردشت.

۳- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، مقاله اول (شاعری) صفحه ۱۹ . ۴- شمس

قیس رازی، کتاب المعجم .

می‌نهد اما از شعر تجلی اندیشه و خیال و آهنگ را متوقع است .

به این سخن خواجه نصیر، تفاوت میان نظم و نثر مدلل می‌شود، زیرا آهنگی که کلامی از خیال و احساس مایه بگیرد و در جست و جوی وزن و آهنگ هم باشد، طبعاً هدف و منطبق جداگانه خواهد داشت نسبت به سخنی که زبان دانش (علوم ریاضی و کیمیا)، وقایع گوناگون (تاریخ)، مسائل اقلیمی (جغرافی، طبیعی، زمین شناسی) و امثال اینهاست، و در صورتی که می‌دانیم احساسات در مورد شعر عامل ایجادکننده و سازنده است و درباره علم عامل تخریب، به خوبی تفاوت مسیر نظم با نثر مصور می‌شود.

دانش از دخالت احساسات زیان می‌بیند زیرا با استدلال و تجربه و مشاهده سروکار دارد و اگر تابع احساسات شود فاقد اعتبار لازم خواهد بود و چون شعر زبان احساسات و نثر وسیله بیان مفاهیم علمی، فلسفی، تاریخی و غیره است بنابراین این کاربرد نظم و نثر مختلف است و تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند مسأله کتاب‌های ادبی است و چون این قبیل کتاب‌ها از جهت کیفیت و کمیت و بیان غالباً در سطحی پایین‌تر از نظم قرار دارند می‌توان در این حد از دخالت دادن آنها (کتاب‌های ادبی) صرف‌نظر کرد. (۱) آثاری که از نظم و نثر فارسی باقی مانده و به روزگار ما رسیده است حکایت از فزونی تعداد آثار منظوم نسبت به آثار منثور می‌کند و علل این فزونی این است:

۱- شعر فارسی غالباً در خدمت دربار امراء بوده و به سبب نیازی که سلاطین به مدح داشتند، نسبت به تشویق شاعران اهتمام می‌ورزیدند و همین نکته عامل مؤثر در پدید آمدن آثار متعدد منظوم شده است .

۲- دیگر اهمیتی بوده است که اهل ادب برای نظم قایل بودند و از لحاظ تأثیری که در مردم داشت آن‌را بر نثر ترجیح می‌دادند. مؤلف کتاب قابوسنامه گوید: «... و سخنی نیز که اندر نثر بگویند تو در نظم مگوی، که نثر چون رعیت است و نظم چون پادشاه» (۲). از این قرار شعر زبان اهل ذوق بوده است و آنکه را سخنی

۱- در اینجا به تمامی سخن از آثار ادبی کلاسیک ایران در میان است .

۲- منتخب قابوسنامه، چاپ وزارت فرهنگ، صفحه ۲۱۳

نغزو مایه‌ای از ذوق و طبع بوده شعر را وسیله بیان مقصود قرار می‌داده و این خود مقدار آثار منظوم را فزونی می‌بخشیده است.

اما برتری مقام نظم بر نثر مولود سه نکته است: مضمون کلام یا موضوع - های سخن - شیوه بیان - قالب سخن. (زبان و وسایل بیان)

۱- مضمون سخن یا موضوع های گفتار :

در آثار ادبی منشور، جز چند کتاب مانند قابوسنامه، کلیله و دمنه، گلستان و همانند اینها، از جلوه اندیشه‌های بزرگ نشانی نیست. افکار بلند، نکات باریک، تعابیر دلنشین از زندگی انسانی و تحلیل ضمیر آدمی و اندیشه‌های فلسفی آن هم بدان صورت فخیم و دل انگیز که در نظم آمده است، در نثر به ندرت دیده می‌شود و آنچه در نثر بیان شده غالباً مربوط به آثار صوفیه است که همان‌ها در نظم، شیواتر و زیباتر پرورده شده است.

بنابراین پایگاه اندیشه و سخنان انگیز، افکار اجتماعی و جهانی در ادبیات گذشته ما شعر بوده است نه نثر. کتب نثر مایشتر مربوط به علوم، تاریخ، جغرافی، تفسیر، فلسفه، مسایل دینی و غیر اینهاست و در آثار منظوم است که افکار عمیق عرفانی و خیالات دلنشین شاعرانه و اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی بدان زیبایی سروده شده و جلوه ابدی یافته است.

همانند مضامین اشعار فردوسی و نظامی - اندیشه‌های فلسفی، عرفانی و اجتماعی ناصر خسرو، خیام، سنایی، عطار، مولوی و حافظ را در آثار منشور به ندرت می‌توان یافت. البته، نظم، آنجا که از هدف و مسیر واقعی خود دور شود و به بیان مطالب علمی، مذهبی، مدح، هجو و امثال اینها پردازد فاقد ظرافت و جمال حقیقی می‌گردد. آنگاه که انوری از قواعد نجوم، خاقانی از مصطلحات کیش مسیح، ناصر - خسرو از عقاید اسماعیلی و محتشم از وقایع دینی سخن گفته‌اند شور و لطف و رقت معنی از شعر دور شده است زیرا در این موارد، شعر، از هدف و منطق خود پیروی نکرده است.

۲- شیوه بیان :

طرز بیان مطالب در نظم و نثر یکسان نیست. زبان شعر بلیغ تر و زیباتر است و این برتری و زیبایی بدین عوامل بستگی تام دارد: کیفیت ادای سخن - مقدار - تشبیه ، استعاره ، تمثیل و نکات دیگر .

کیفیت : کیفیت ادای سخن و پرورش دادن موضوع ، راز برتری شعر فارسی را در بردارد . قسمتی از لطف و جمال اشعار ممتاز کلاسیک فارسی مربوط به موضوعها و مطالب سخن است، اما قسمت مهم دیگر مربوط به هنر بیان است که از نیروی زبان فارسی در کلام منظوم حکایت می کند .

اندازه و مقدار : شاعر برای بیان مطلب فرصت نامحدود در اختیار ندارد و باید در کوتاهترین زمان و کمترین مقدار سخن نیکو عرضه کند و اگر چنین نباشد نظم و نثر برابر خواهند شد. اگر شاعری، موضوعی را که مثلاً در سپهار بیت باید کمال یابد در هفت بیت به اتمام برساند شعرش فاقد امتیاز و لطف حقیقی خواهد بود، در صورتی که اگر نویسنده ای ، مطلبی را که باید در سه سطر نگرشود در هشت سطر بیان دارد نوشته اش قبیح به نظر نخواهد رسید .

توجه به تشبیه و تمثیل نیز از عوامل تعالی شعر و عظمت آن است ، به ویژه اشعار سمبولیک و تمثیلی که مولود ملاحظات سیاسی و اجتماعی بوده است نیز از موارد برتری نظم بر نثر است .

امتیاز اساسی نظم این است که زبان نظم هم سرود است هم موسیقی ، اما نثر هیچکدام اینها نیست به جز نثر مسجع که خود نوعی کلام منظوم است :

من از شراب این سخن مست

و فضاله قدح در دست

که رونده ای بر کنار مجلس گذر کرد

و دور آخر در او اثر کرد

و نمره ای چنان زد که دیگران

به موافقت او در خروش آمدند

خامان مجلس به جوش

گفتم سبحان الله ، دوران با خبر در حضور
و خامان بی بصر دور (۱)

۳- زبان و قالب سخن :

مقصود از قالب سخن ، ابزار بیان ، یعنی کلمات و واژه‌ها هستند که نوع انتخاب آنها در نظم و نثر فارسی قابل بررسی است :

الف - واژه‌های تازه ، متنوع و حساس که در نظم به کار رفته‌اند از جهت طرز استعمال و تعداد هرگز قابل قیاس با آثار منشور نیست . در نظم لغاتی به کار گرفته شده که بسیاری از آنها به نثر راه نیافته و استعمال نشده است و سبب این است که موضوع‌های اشعار متنوع است و شاعر برای بیان محصول ذوق و خیال خود ، ترتیب دادن قافیه و گنجاندن مفاهیم بزرگ در قالب کوچک ، نیازمند لغات و ترکیبات تازه است و برای ادای سخن به لغات زنده و موجود در زبان اکتفا نمی‌کند و به سراغ لغات نیم مرده می‌رود که ممکن است در زمان او تنها خواص قوم و اهل علم و ادب با آنها آشنایی داشته باشند . وی حتی در صورت ضرورت به استخدام لغات مرده نیز روی می‌آورد ، آنها را جانی تازه می‌دهد و قالب و نماینده اندیشه‌های خود می‌سازد ، حتی در دیوان یک شاعر متوسط ، آنقدر کلمات و ترکیبات تازه به کار رفته که کمتر می‌توان از وجود اکثر آنها در نثر نشان گرفت . مقدار واژه - های تازه‌ای را که فردوسی در شاهنامه به کار برده ، در چندین اثر منشور نمی‌توان یافت . بیشتر سخن سرایان نام آور همانند فردوسی ، نظامی ، خاقانی ، سعدی ، حافظ ، مولوی و دیگران علاوه بر یافتن و به کار گرفتن واژه‌های کهنه ، دست به ساختن ترکیبات تازه زده و برغم‌نای زبان فارسی افزوده‌اند ، در صورتی که مؤلفان کتاب‌های گوناگون ، به ویژه کتاب‌های علمی ، کمتر بدین عمل مبادرت کرده‌اند و سبب این است که شاعر علاوه بر نیازی که به لغات و ترکیبات تازه دارد تا فرزند افکارش را در کسوت برارنده بنماید ، خود را خادم زبان نیز می‌داند ، از این روست که می‌گوییم که نظم سبب نیرومندی و زیبایی زبان فارسی شده است .

اکثر نویسندگان قدیم برای تألیف کتاب‌های خود واژه‌های زنده و مشهور در زبان را برمی‌گزیدند، و اگر لغات مورد نظر به آسانی به چنگ نمی‌آمد، از کلمات تازی استفاده می‌شد و گاه کار این تسامح به جایی می‌رسید که از زبان فارسی دل بریده، آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند!

اما شاعر که هر لحظه به کلمات و ترکیبات نو، قوی، برجسته و زیبا نیاز داشته‌است به فعالیت پردازنده و از اینجاست که واژه‌های مورد حاجت را باز یافته‌است. از طرفی در نظم کلماتی به کار می‌روند که هر کدام دارای معنی مستقل و قاطع و اختصاصی هستند، اما در نثر غالباً چنین نیست و اگر نویسنده‌ای کلمه‌ای بدکار برد که قالب حقیقی مفهوم ذهنی او نباشد، بیدرنک با کلمه حتی کلمات دیگر اغلب مترادفند این نارسایی را جبران می‌کند! در صورتی که در نظم نه تنها کلماتی برگزیده می‌شوند که دارای مفهوم روشن و استوارند بلکه طوری به هم بافته می‌شوند و در کنار هم قرار می‌گیرند که بر اثر حسن انسجام، نرمی و همواری در خواندن را سبب می‌شود به طوری که گاه حتی تغییر دادن کلمه‌ای از یک مصراع دشوار بلکه غیر ممکن می‌شود.

نتیجه سخن

۱- از همان روزگاران که نشانی از کلام منظوم داریم، شعر فارسی پایگاه خیال‌های عالی و افکار عمیق اجتماعی و فلسفی بوده که به شیواترین صورت بیان شده‌اند. در ادبیات ما شاهکار عنوان کلام منظوم می‌تواند بود.

۲- شعر همواره وسیله آرایش و اهمیت و زیبایی سخن بوده است به طوری که حتی در بیشتر کتاب‌های تاریخی، اجتماعی، داستان و اخلاق و غیره چندین بیت شعر از خود نویسنده یا شاعران گوناگون به مقتضای حال گنجانده می‌شود زیرا مورخ یا نویسنده هر گونه کتاب درمی‌یابد که صنایع لفظی و معنوی و امثال و حکم مختلف از فارسی و عربی، جمال مورد نظر را به نوشته‌اش بخشیده و کلامش گرفتار کاستی است و بی‌روح و منجمد است و از این رو بیدرنک اشعاری برای

تأیید و آرایش سخنش باز می‌یابد و به کار می‌برد .

۳- زبان فارسی در کلام منظوم بر اثر مجاهدهٔ گویندگان اوج و عظمت می‌یابد و کمال حاصل می‌کند . اغلب نویسندگان خاصه دانشمندان در روزگاران گذشته بر این عقیدهٔ ناصواب بودند که زبان فارسی برای بیان مفاهیم گوناگون علمی، فلسفی و ادبی دارای قابلیت لازم نیست و زبان عربی برای این کار مناسب‌تر است . درست است که اعراب از اوایل دوران اسلامی با تربیت و تشویق مترجمان، نسبت به ترجمهٔ کتب از حوزه‌های علمی آتن و اسکندریه کوششهای فراوان کردند و کتاب‌های متعدد از علمی و فلسفی به زبان عربی در آوردند و اندک اندک زبان تازی در قسمت بزرگی از سرزمین‌های آسیا، زبان علمی به شمار آمد و حکم زبان لاتین را در اروپای قدیم یافت، اما این مسأله برای روی آوردن محققان و نویسندگان ایرانی به زبان عربی دلیل پسندیده‌ای نمی‌تواند بود بلکه نشانهٔ کاهلی آنان بشمار می‌آید . آنگاه که اعراب ترجمهٔ کتاب‌های گوناگون را آغاز کردند (و از دورهٔ جاهلیت سال‌های زیادی نمی‌گذشت) مگر زبان عربی توانایی پذیرش و بیان آن - همه مطالب علمی، فلسفی و ادبی را داشت ؟ زبان عربی این استعداد را به همت اهل دانش و مترجمان کسب کرد و موجبات نیرومندی زبان را فراهم آورد .

۴- نظم و نثر از دیدگاه دیگر نیز با هم تفاوت دارند : نثر در اکثر موارد به سطح درک مردم نزدیکتر از نظم است . البته زبان نظم هم در انواع شعر یکسان نیست . گاه از حدود فهم مردم دور می‌شود (در قصیده) و گاه رنگ اجتماعی می‌یابد (در غزل) زیرا در نوع نخستین، شعر ویژهٔ دربار و خواص قوم است و در دومین، شعر زبان حال و احساسات و امیال خود شاعر است که در هر حال از میان مردم برخاسته و زبان سخنش مانند همگان است .

باز در رباعی که شعر کوتاه و فلسفی است و باید نکته و اندیشه‌ای در مقدار کم و مدت کوتاه پخته و آماده شود شعر از زبان عمومی فاصله می‌گیرد و در انواع مثنوی هم تفاوت‌هایی می‌یابد .

مثنوی عرفانی و پهلوانی کمی دشوار می‌شود و مثنوی داستانی به درجهٔ درک و استفادهٔ مردم نزدیک می‌شود. البته در نثر هم کم و بیش همین وضع برقرار است. اغلب کتب تاریخ (که ویژهٔ طبقه خاص است) سخن، از زبان مخاطب می‌گریزد (تاریخ جهانگشای - وصاف، ظفرنامه) و در مواردی دیگر ساده و دلپذیر می‌شود. (سفرنامهٔ ناصر خسرو، اسرارالتوحید)

بنابراین نظم و نثر فارسی هر یک خصایصی ویژهٔ خود دارند و قابل بررسی دقیق هستند اما در هر حال مقام نظم پیوسته برتر است و از رهگذر هدفی که تعقیب می‌کنند همواره وسیلهٔ بیان افکار جهانی و پایگاه اندیشه‌های بلند انسانی خواهد بود.

علی باقرزاده - مشهد

استغفارها

ای شفای علت بیمارها
 ای سرور سینهٔ صاحب دلان
 ای به کنه ذات تو نابرده ره
 ای رهانیده ز طوفان بلا
 ریخته باران رحمت بی دریغ
 کرده از ابر کرامت بهره مند
 با خیال نرگس جادوی تو
 می‌کنم اقرار بر یکتائیت
 روز رستاخیز چشم پر سرشک
 تا چه خواهد عدل تو بر بنده‌ای
 گر نکردد دستگیرم مهر تو
 این تو و این لطف بی پایان تو
 پیش تو آسان، همه دشوارها
 وی فروغ دیدهٔ بیدارها
 عقلها، اندیشه‌ها، پندارها
 کشتی بی ناخدا را بارها
 بر سر گلها و پای خارها
 خشک و تر، گل زارها، نی زارها
 در ضمیر عارفان گل زارها
 دور باد از جان من انکارها
 با تو و عفو تو دارد کارها
 کرکنه دارد به کف طومارها
 وای بر من، با چنین کردارها
 این من و این بانگ استغفارها